



بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله العلي العظيم والصلوة والسلام على رسوله الكريم

اما بعد خادِم طلبا محمد سعيد عفا عنه ربنا المجيد عرض می دهد که

درت دیر یاز بخاطرم بود که مجموعه میران و منشعب مثل و

نسخها بحلیه تصحیح پسندیده و حواشی مفیده آرایش داده شد

بنازه علیه بحسب تمام و مشقت الا کلام و صرف کتب

پرستی و تحشیه آن پرداختم و حواشی که تفهم و تفهیم آن

بر مبتدیان متعذرو و دشوار بود از ان احتراز نموده بحلیه حواشی

مع از یاد و اضافت فوائد نافع و متمم جبرید

محسّل و مزین نمودم الله تعالی جل شانه قبول منربا

کسانیکه ازین مجموعه فائده بردارند از دعا خیر یاد و

و شکر کردن اوست
 خنده و انداختن و با او تفرقه
 و سالیان درازی
 و اکنون چه گرفت جواب
 و همان را در دنیا و آخرت
 است ای دنیا و آخرت
 و فصل در بیان حال
 و فصل در بیان حال
 و فصل در بیان حال

و شکر کردن اوست
 خنده و انداختن و با او تفرقه
 و سالیان درازی
 و اکنون چه گرفت جواب
 و همان را در دنیا و آخرت
 است ای دنیا و آخرت
 و فصل در بیان حال
 و فصل در بیان حال
 و فصل در بیان حال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
 و شکر کردن اوست و خنده و انداختن و با او تفرقه و سالیان درازی و اکنون چه گرفت جواب و همان را در دنیا و آخرت است ای دنیا و آخرت و فصل در بیان حال و فصل در بیان حال و فصل در بیان حال

متصرف بر سه گونه است ماضی مستقبل و حال و هر چه جز این
 سه جز است متصرف هم ازین سه اما ماضی فعلی را گویند که برآمده
 یعنی ماضی و مستقبل حال یعنی برآمده
 تعلق دارد و آخر ازین باشد بر فتح قلت حروفه او کثرت مکرر
 بعارض چون فعل فعل فعل چون فعل فعل فعل کوه کوه کوه
 و شکر کردن اوست و خنده و انداختن و با او تفرقه و سالیان درازی و اکنون چه گرفت جواب و همان را در دنیا و آخرت است ای دنیا و آخرت و فصل در بیان حال و فصل در بیان حال و فصل در بیان حال

و شکر کردن اوست
 خنده و انداختن و با او تفرقه
 و سالیان درازی
 و اکنون چه گرفت جواب
 و همان را در دنیا و آخرت
 است ای دنیا و آخرت
 و فصل در بیان حال
 و فصل در بیان حال
 و فصل در بیان حال

و شکر کردن اوست
 خنده و انداختن و با او تفرقه
 و سالیان درازی
 و اکنون چه گرفت جواب
 و همان را در دنیا و آخرت
 است ای دنیا و آخرت
 و فصل در بیان حال
 و فصل در بیان حال
 و فصل در بیان حال

میرزا علی محمد

سید شوق علی سیدی
 رئیس کتب خانہ اسلامیہ
 انجمن ترقی علم و ادب
 لاہور

معروف و مجهول هر یکی ازین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی
بمقتضای بحث ۱۲ اعمی معلوم

بحث اثبات فعل ماضی معروف

فَعَلُوا فَعَلْتُ فَعَلْتَ فَعَلْنَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتُمْ فَعَلْتُ

[illegible]

چون خواهی که مجهول بنا کنی فای فعل را ضمه کن و عین فعل را
 کسره ده در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذر تا بنی مجهول گردد
 اگر نباشد و الا به حالت خود بگذر

بحث اثبات فعل ماضی مجہول

فَعِلْ فُعِلَا فُعِلُوا فَعَلْتَ فَعَلْتَا فَعَلْتُمْ فَعَلَ فَعَلَتْ فَعَلَتَا فَعَلَتُمْ فَعْلًا فَعَلْتُ فَعَلْتِ فَعَلْتُمُ

[illegible]

فصل در بیان احوال و عیال و اولاد و غیره

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

50

[illegible]

بحث اثبات فعل مضارع معروف

يَفْعَلُ يَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلُوا
تَفَعَّلَتْ تَفَعَّلَتَانِ تَفَعَّلَتُنَّ تَفَعَّلْتُمْ تَفَعَّلْتُمْ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود

چون خواهی که مضارع مجهول بنکاتی علامت مضارع را ضمه و عین

کلمه را فتح در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذارتا مضارع مجهول و

بحث اثبات فعل مضارع مجہول

يُفْعَلُ يُفْعَلَانِ يُفْعَلُونَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلُوا تَفَعَّلْتَ تَفَعَّلْتِي تَفَعَّلْتُمَا تَفَعَّلْتُمْ

فصل این همه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول و چون این فعلی است

بنائکئی لای نفی در اول دور آ و لای نفی در لفظ مضارع میج عمل کننہ چنانکہ
 اکی سادہ فعل مضارع ۱۲ امثہ

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب

[illegible]

الحمد لله الذي جعل
الدين على ما يشاء
والله اعلم
بما يريد
والله اعلم
بما يريد

بیت فی قصصنا
سینه و صدر مازن عرب
مکرر در آن حال است
عینک و قیاس و کاردان
مال و ذمه من
بوی غل غل غل
دو مصنف قبول نمود
مستطاب و مستطاب
میرا و غل غل غل
مضامین او که در آن
است چه که است
ارمنی غل غل غل
در آن غل غل غل

بود همبران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی نیست امعی معنی گروه

بحث نفی فعل مضارع معروف

لَا يَفْعَلُ لَا يَفْعَلَانِ لَا يَفْعَلُونَ لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَيْنِ لَا تَفْعَلِينَ

لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلُونِ لَا تَفْعِلُنِي لَا تَفْعَلَنَّ لِأَعْمَالِكُمُ لَا تَفْعَلُوا

بحث ثانی فعل مضارع مجہول

٢٥٠ اِفْعَلْ لَا يُفْعَلُ لَا يَفْعُلُوْنَ لَا تُفْعَلُ لَا تَفْعَلُ لَا يَفْعَلُ لَا تَفْعَلُ

[illegible]

فصل این بهر که گفته شد بحث نفعی فعل مضارع بلا و بدو چون خج ابر کمل نفعی تا کی این

بنائکسی لوج اول فعل مضارع در آراء این نفی رانفی تاکید ملین گویند و این

و فعل مستقبل بر پنج محل نصب کند آن پنج محل انیت و آخر از غائب

احمد بن محمد غائب اولیٰ ذکر حاضر و در صیفہ حکایت نفس مکرم و در محفل
فصل ۱۲ فصل ۱۳

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

نفسی حجۃ بلم بنانی لم روا اول فضل مضارع در آرو اینج انفی حجۃ بلم سکونین

نون اعرابی را سا قاف گرداند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی
واحد مؤنث حاضر و دو و دو که معنی جمع مؤنث غائب و حاضر و فقط
پایج عمل نکت در وزن مضارع معنی مستقبل منفی گرداند
بحث نفی تاکید ملین و فعل مستقبل معروف

لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلُوا اَنْ تَفْعَلَ اَنْ تَفْعَلَ اَنْ تَفْعَلُوا
لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلُوا اَنْ تَفْعَلَ اَنْ تَفْعَلَ اَنْ تَفْعَلُوا
بحث نفی تاکید ملین و فعل مستقبل مجهول

لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلُوا اَنْ تَفْعَلَ اَنْ تَفْعَلَ اَنْ تَفْعَلُوا
لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلُوا اَنْ تَفْعَلَ اَنْ تَفْعَلَ اَنْ تَفْعَلُوا
فصل این همه که گفته شد بحث نفی تاکید ملین و فعل مستقبل مجهول
نفی جحد بلیم یا کنی کم و اول فعل مضارع در آرایین انفی جحد بلیم سکونید

والمعتمدان من بعض
 بدون یاء و شادی
 که شش حرف است
 تمام کرده و هاء
 و یاء در آخر
 رسد و اگر در آخر
 هاء و یاء در آخر
 سوا و یاء در آخر
 مقصور و یاء در آخر
 و در یاء در آخر
 ۱۲

و کلمه و فعل مضارع در پنج محل حزم کند اگر و آخر حرف علت نباشد و اگر باشد
 ساقط گرداند چون لم یکن و لم یکر و لم یکنش و حرف علت سه است
 و او و الف و یا که مجزعه و می آتی باشد و آن پنج محل نیست و از هر یک غائب
 واحد مؤنث غائب احد مذکر حاضر و دو کلمه حکایت نفس تکلم و در معرفت محل
 نون اعرابی را ساقط گرداند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب حاضر و یکی احد مؤنث
 حاضر و در محل لفظ هیچ عمل نکند و آن در محل انیت جمع مؤنث غائب و حاضر
 و در همه کلمات عمل و معنی کن یعنی مبدئه فعل مضارع را بمعنی ماضی شقی گرداند

بحث نفی جزم در فعل مستقبل معروف

لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ
 لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلْ

بحث نفی جزم در فعل مستقبل مجهول

ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ
 ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ ما لم يَفْعَلْ

والمعتمدان من بعض
 بدون یاء و شادی
 که شش حرف است
 تمام کرده و هاء
 و یاء در آخر
 رسد و اگر در آخر
 هاء و یاء در آخر
 سوا و یاء در آخر
 مقصور و یاء در آخر
 و در یاء در آخر
 ۱۲

استاد زکاء بنی غفری وزیر اعلیٰ استاد شریعت آغا محمد یونس دیوان خانہ خزانہ دار مقررین و ملاحظین مولف و مصنف

[illegible]

اگر حرف علت نباشد چون استمع استمع و از تصرف استع و اگر
 باشد ساقط شود چون ترجمی از و از تخشی استع اگر عین کلمه مفهوم
 باشد جمله وصل مفهوم در اول و در آخر اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصیر انصو و اگر باشد ساقط شود چون نذو و اذع چون می که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول ان کنی لام مکسور در اول و در آخر
 جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن
 چون تا که چنانچه و مضارع می آورد امر می یابد و امر می یابد و امر می یابد
 بقیة بعد از این

اگر حرف علت نباشد چون استمع استمع و از تصرف استع و اگر
 باشد ساقط شود چون ترجمی از و از تخشی استع اگر عین کلمه مفهوم
 باشد جمله وصل مفهوم در اول و در آخر اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصیر انصو و اگر باشد ساقط شود چون نذو و اذع چون می که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول ان کنی لام مکسور در اول و در آخر
 جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن

اگر حرف علت نباشد چون استمع استمع و از تصرف استع و اگر
 باشد ساقط شود چون ترجمی از و از تخشی استع اگر عین کلمه مفهوم
 باشد جمله وصل مفهوم در اول و در آخر اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصیر انصو و اگر باشد ساقط شود چون نذو و اذع چون می که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول ان کنی لام مکسور در اول و در آخر
 جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن

بحث امر حاضر معروف
 اقْعَلُوا اقْعَلُوا اقْعَلُوا اقْعَلُوا اقْعَلُوا اقْعَلُوا
 بحث امر حاضر مجهول
 لَتُقْعَلَنَّ لَتُقْعَلَنَّ لَتُقْعَلَنَّ لَتُقْعَلَنَّ لَتُقْعَلَنَّ لَتُقْعَلَنَّ

اگر حرف علت نباشد چون استمع استمع و از تصرف استع و اگر
 باشد ساقط شود چون ترجمی از و از تخشی استع اگر عین کلمه مفهوم
 باشد جمله وصل مفهوم در اول و در آخر اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصیر انصو و اگر باشد ساقط شود چون نذو و اذع چون می که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول ان کنی لام مکسور در اول و در آخر
 جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن

اگر حرف علت نباشد چون استمع استمع و از تصرف استع و اگر
 باشد ساقط شود چون ترجمی از و از تخشی استع اگر عین کلمه مفهوم
 باشد جمله وصل مفهوم در اول و در آخر اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصیر انصو و اگر باشد ساقط شود چون نذو و اذع چون می که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول ان کنی لام مکسور در اول و در آخر
 جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن

اگر حرف علت باشد چون تسمع استمع و از تعریف اخرب و اگر
 باشد ساقط شود چون ترحم از رحمة و انقش از انقش اگر عین کلمه مضموم
 باشد همزه وصل مضموم در اول و در آخر و اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصرا انصر و اگر باشد ساقط شود چون تدعو ادع چون خواهی که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول کنی لام که در اول و در آخر و اگر
 خبر کم کن اگر حرف علت باشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن الخف
 چون تا که چنانچه و مضارع می آید در امر نوری آید و امر نون عربی هم ساقط شود
 تعلیل با حذو باقیه

اگر حرف علت باشد چون تسمع استمع و از تعریف اخرب و اگر
 باشد ساقط شود چون ترحم از رحمة و انقش از انقش اگر عین کلمه مضموم
 باشد همزه وصل مضموم در اول و در آخر و اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصرا انصر و اگر باشد ساقط شود چون تدعو ادع چون خواهی که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول کنی لام که در اول و در آخر و اگر
 خبر کم کن اگر حرف علت باشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن الخف
 چون تا که چنانچه و مضارع می آید در امر نوری آید و امر نون عربی هم ساقط شود
 تعلیل با حذو باقیه

بحث امر حاضر معروف
 اَقْعِلْ اَقْعِلْ اَقْعِلْ اَقْعِلْ اَقْعِلْ اَقْعِلْ اَقْعِلْ اَقْعِلْ اَقْعِلْ اَقْعِلْ
بحث امر حاضر مجهول
 لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ لِنُقْعِلْ

اگر حرف علت باشد چون تسمع استمع و از تعریف اخرب و اگر
 باشد ساقط شود چون ترحم از رحمة و انقش از انقش اگر عین کلمه مضموم
 باشد همزه وصل مضموم در اول و در آخر و اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصرا انصر و اگر باشد ساقط شود چون تدعو ادع چون خواهی که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول کنی لام که در اول و در آخر و اگر
 خبر کم کن اگر حرف علت باشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن الخف
 چون تا که چنانچه و مضارع می آید در امر نوری آید و امر نون عربی هم ساقط شود
 تعلیل با حذو باقیه

اگر حرف علت باشد چون تسمع استمع و از تعریف اخرب و اگر
 باشد ساقط شود چون ترحم از رحمة و انقش از انقش اگر عین کلمه مضموم
 باشد همزه وصل مضموم در اول و در آخر و اسکن کن حرف علت باشد
 چون تنصرا انصر و اگر باشد ساقط شود چون تدعو ادع چون خواهی که
 امر حاضر مجهول امر غائب معروف یا مجهول کنی لام که در اول و در آخر و اگر
 خبر کم کن اگر حرف علت باشد و اگر باشد ساقط شود چون لیکن و لیکن الخف
 چون تا که چنانچه و مضارع می آید در امر نوری آید و امر نون عربی هم ساقط شود
 تعلیل با حذو باقیه

فرمانان
واحد و یک
حاضر محفل
است برای افشای
لایق و اصولی
کارهای
و در این
دوم از آن
و در این
سازمان

منزل غازی بیک حسن و لوحه در زمان پیدایش شورش کرد
مردود و ۱۳۳۰ غازی بیک حسن و لوحه در زمان پیدایش شورش کرد
۱۳۳۰ غازی بیک حسن و لوحه در زمان پیدایش شورش کرد
۱۳۳۰ غازی بیک حسن و لوحه در زمان پیدایش شورش کرد
۱۳۳۰ غازی بیک حسن و لوحه در زمان پیدایش شورش کرد

لا يفعل لا يفعل لا يفعل لا يفعل لا يفعل لا يفعل لا يفعل لا يفعل لا يفعل لا يفعل

بحث نہی غائب مجہول

لَا يَفْعَلُ لَا يَقَعْلَا لَا يُفْعِلُو لَا تَفْعَلْ لَا تَقَعْلَا لَا يُفْعِلُونَ أَفَعْلًا لَفَعْلًا

بحث نہی حاضر معروف بانوں فقیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث فی حاضر و مل باقول فی قبلہ

[illegible]

بحث نئی غائب سرفراز ہانوں کی تہلہ

لَا يَفْعَلُ لَا يَفْعَلُ لَآ يَفْعَلُ لَا تَفْعَلُ

لَا تَسْعَلَانِ لَا يَفْعُلَانِ ۖ لَا أَفْعُلَنَّ لَا تَفْعُلَنَّ

بحث نہی غائب مجہول یا نون فقیدہ

۵۹
 در زمان کثرت
 صنیعہ و احباب
 غائب محض ہے
 باغون تشبیب

نکته: در زمانیکه خبر غائب مجهول باشد و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم

لَا يُفْعَلَنَّ لَا يُفْعَلَنَّ لَا يُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ

لَا تُفْعَلَنَّ لَا يُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ

بحث نمی حاضر معروف بانون خفیفه

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ

بحث نمی حاضر مجهول بانون خفیفه

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ

بحث نمی غائب معروف بانون خفیفه

لَا يُفْعَلَنَّ لَا يُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ

بحث نمی غائب مجهول بانون خفیفه

لَا يُفْعَلَنَّ لَا يُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَنَّ

فصل این همه که گفته شد بحث نمی بود چون خواهی که هم فال

نکته: در زمانیکه خبر غائب مجهول باشد و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم

نکته: در زمانیکه خبر غائب مجهول باشد و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم و خبر موصوفه را در خبر موصوفه بکار ببریم

۱۱. چون تا با کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۱۲. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۱۳. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۱۴. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۱۵. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۱۶. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۱۷. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۱۸. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۱۹. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد
 ۲۰. که به کمال از این جامع
 زیندوار و معیاشد

جواب سوال در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل
 فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان مکان بنا کنی علامت مضارع را
 حذف کن و میم مفتوح در اول و در آخر و عین کلمه را فتح ده اگر مضموم باشد
 ورنه بحالش بگذار و لام کلمه را تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد
 زیر اگر تنوین نامعلوم است

تمه در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل

فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان مکان بنا کنی علامت مضارع را
 حذف کن و میم مفتوح در اول و در آخر و عین کلمه را فتح ده اگر مضموم باشد
 ورنه بحالش بگذار و لام کلمه را تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد
 زیر اگر تنوین نامعلوم است

بحث اسم ظرف

مَقْعِلٌ مَقْعِلَانِ مَقَاعِلٌ
 واحد ۱۲ تنه ۱۱ جمع ۱۲

فصل این همه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله بنا کنی
 علامت مضارع را حذف کن و میم کسور در اول و در آخر و عین کلمه را فتح ده اگر
 مفتوح نباشد و لام کلمه را تنوین ملحق ساز تا اسم آله گردد و اگر عین کلمه الف کی
 و یا پس لام تمیز یاد کنی و وصفه بگیر اسم آله که اکثر موافق قیاس است پدید آید

بحث اسم آله

جواب سوال در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل
 فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان مکان بنا کنی علامت مضارع را
 حذف کن و میم مفتوح در اول و در آخر و عین کلمه را فتح ده اگر مضموم باشد
 ورنه بحالش بگذار و لام کلمه را تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد
 زیر اگر تنوین نامعلوم است

جواب سوال در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل
 فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان مکان بنا کنی علامت مضارع را
 حذف کن و میم مفتوح در اول و در آخر و عین کلمه را فتح ده اگر مضموم باشد
 ورنه بحالش بگذار و لام کلمه را تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد
 زیر اگر تنوین نامعلوم است

[illegible]

[illegible]

فصل فی بیان احوال و مشورت
در بیان احوال و مشورت

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

نشدان بخیر نشد
اب لا ارباب
نشدن آنجی
نشیند عالمی
ریاست باطنی
نشدن عالمی
نشدن عالمی
نشدن عالمی

رنگ کردن از هنر کرده داشتن است که پوست کشیدن بدانکه هر فعلیکه

برین وزن آید بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف

حلق و حروف حلق ششست الحاء والخاء والعین والغین والهاء

والکهنه که مجموع وی آخه مخدع باشد اما رنگ برکن آبی یا بی آفتاب

باب پنجم بر وزن فعل یفعل یضم العین فیها بدانکه این باب درمست

و بیشتر اسم فاعل این باب وزن یفعل می آید چون الکرم والکرام

بزرگ شدن تصرفیه کرم یکوم کرم ما و کرامه فیه کرم کرامه

اگر کم والنهی عنه لانکم الظرف منه مکرم و کرامه منه

و مکرمه و مکروکم و تشبیهها مکرمان و مکروان و الجمع

مکاردم و مکاردکم فاعل التفضیل منه اکرم و المومنین منه کرام

و تشبیهها اکرمان و کرمیان و الجمع منهما اکرمون و اکرام

این باب درمست و بیشتر اسم فاعل این باب وزن یفعل می آید چون الکرم والکرام
بزرگ شدن تصرفیه کرم یکوم کرم ما و کرامه فیه کرم کرامه
اگر کم والنهی عنه لانکم الظرف منه مکرم و کرامه منه
و مکرمه و مکروکم و تشبیهها مکرمان و مکروان و الجمع
مکاردم و مکاردکم فاعل التفضیل منه اکرم و المومنین منه کرام
و تشبیهها اکرمان و کرمیان و الجمع منهما اکرمون و اکرام

این باب درمست و بیشتر اسم فاعل این باب وزن یفعل می آید چون الکرم والکرام
بزرگ شدن تصرفیه کرم یکوم کرم ما و کرامه فیه کرم کرامه
اگر کم والنهی عنه لانکم الظرف منه مکرم و کرامه منه
و مکرمه و مکروکم و تشبیهها مکرمان و مکروان و الجمع
مکاردم و مکاردکم فاعل التفضیل منه اکرم و المومنین منه کرام
و تشبیهها اکرمان و کرمیان و الجمع منهما اکرمون و اکرام

این باب درمست و بیشتر اسم فاعل این باب وزن یفعل می آید چون الکرم والکرام
بزرگ شدن تصرفیه کرم یکوم کرم ما و کرامه فیه کرم کرامه
اگر کم والنهی عنه لانکم الظرف منه مکرم و کرامه منه
و مکرمه و مکروکم و تشبیهها مکرمان و مکروان و الجمع
مکاردم و مکاردکم فاعل التفضیل منه اکرم و المومنین منه کرام
و تشبیهها اکرمان و کرمیان و الجمع منهما اکرمون و اکرام

[illegible]

[illegible][illegible]

نفت مشعل می و قاسم و ...
میان خادوین و دیگر از خادو
بیک الف قبل خادو یک
کردن بنده ان نفی و ...
ما گاه میا و نو و ...
نفت مشعل می و قاسم و ...
میان خادوین و دیگر از خادو
بیک الف قبل خادو یک
کردن بنده ان نفی و ...
ما گاه میا و نو و ...
نفت مشعل می و قاسم و ...

۱۱. معتمدی قزوینی، محمد تقی، ۱۳۰۲ هجری قمری، «تذکره معتمدی»، تهران: انتشارات معتمدی، ۱۳۰۲ هجری قمری، ص ۱۰۰.

وینکلیانند و آتوقی
نظایرانند از حاجت
ست برین
اندکسارند از
داین که بر فلان
مطلق رفتن گویند
چو ما میسند و بچند
نویسند در آن روز
بنامند که آنکه
نویسند در آن روز
درین

[illegible]

چون لا یزنی شاق شاد شدن تصریفه ابر کشق برب کشق

ابْرُشًا قَدْ هُوَ مُبْرَشٌ الْاَمْرُ مِنْهُ اِبْرُشٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ

لا يَكْفُرُ شَيْقُ الْأَحْرِبِ جَمَاعُومُ جَمْعُ شَدْنِ الْأَبْلِيْدَةِ أَمْرُ فَرْخِ شَدْنِ

جایگاه لایزال ظاهر بر قفا خشن لایعرب گیسو سیاه شدن بوی
و بر دامن فزون آفاقین

بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است باب و م

بروزن افعولال چون الاقشیراموی برین خاستن بصرفه
والا القشیراموی در بندی که هر ی که اندام من قوی تر نشد

الْقِسْمُ الثَّانِي الْقِسْمُ الرَّابِعُ فَهُوَ مَقْشُورٌ الْأَمْرُ مِنْ الْقِسْمِ
بِزِيَادَةِ الْعِلِّ نَاكِلًا لِرَأْيِهِ

اِقْتَصِرْ اِقْتَصِرْ وَالنَّهْيُ عَنِ الْاِقْتَصَارِ لَا يُقْتَصَرُ لَا يُقْتَصَرُ

[illegible]

خج شدرن شرم لاله مهر رخت شدن خار لاله شمع لاله شمشیر

باب در قرآن شریف آورده است که ما قال الله تعالى انفس

[illegible]

مجلس شورای ملی
روز شنبه ۱۳۰۲

مِنْهُ جُلُودٌ الَذِي تَخْتَشُونَ سَهْمَهُمْ اَمَّا لَنَا فِى شَعْبٍ كَمَا لَمْ يَرْبِطْ
 نِيزِرِدْ وَ كَوْنِى كَمَا اَنْكَ لَمْ يَرْبِطْ رِبَاعِى مَجْرُو اَشَدَّ دَوْمِ اَنْكَ لَمْ يَرْبِطْ رِبَاعِى مَجْرُو اَشَدَّ
 اَمَّا اَنْكَ لَمْ يَرْبِطْ رِبَاعِى مَجْرُو اَشَدَّ اَنْكَ لَمْ يَرْبِطْ رِبَاعِى مَجْرُو اَشَدَّ
 تَكَرَّرَ اَلْاَمْرُ حَتَّى اَلْجُلْبَبَةُ يَادِرْ يَشِيدَنْ تَصْرِيفُ جَلْبَبِ
 يُجْلِبُ جَلْبَبَةً هُوَ مُجْلِبٌ وَ جُلْبِبُ يُجْلِبُ جَلْبَبَةً
 هُوَ مُجْلِبٌ اَلْاَمْرُ مِنْ جَلْبِبِ وَ اَلْاَمْرُ مِنْ جَلْبِبِ
 اَلشَّمْلَةُ شَتَا فَنَ وَلَيْسَ هَذَا اَلْبَابُ فِى الْقُرْآنِ
 يَابِ دَوْمِ رِزْنِ فَعْنَلَةُ بِزِيَادَةِ النُّونِ بَيْنَ الْعَيْنِ وَ اَلْاَمْرِ
 اَلْقَنَسَةُ كَلَامٌ يَشِيدَنْ تَصْرِيفُ فَلَنْسَ يُقْلَسُ قَلْنَسَةً
 فَهُوَ قُلْنَسٌ وَ قُلْنَسٌ يُقْلَسُ قَلْنَسَةً هُوَ قُلْنَسٌ اَلْاَمْرُ
 مِنْهُ قُلْنَسٌ وَ اَلْاَمْرُ مِنْ قُلْنَسِ
 وَلَيْسَ هَذَا اَلْبَابُ فِى الْقُرْآنِ

در این باب که در بیان حال و سیرت و احوال و عیال و فرزندان و غیره است

کلامه پوشیدن اصله قلسیه فانقلبت ابناء ابقا لشکرها
وانفتاح ما قبلها **قصیده** قلسی قلسی قلسی قلسی
فهو مقلس و قلسی یقلسی قلسی قلسی قلسی قلسی
الامر منه قلسی والنهر عن لا تقلس الجبابرة انکدن
قلسی فی القرآن یقلسی ورسول یقلسی یقلسی یقلسی
و شوار داشته ساکن کردند یقلسی شد مقلس ورسول
مقلسی بود و نمبر یا و شوار داشته ساکن کردند التقای کنین شیخ میان
یا و نمبر یا افتاد مقلس شد و قلسی برصل خوست یقلسی ورسول
یقلسی بود یا متحرک یا قلنس مفتوح یا الف کشت یقلسی شد مقلسی
و رسول مقلسی بود یا از بهر تیره یا قبل یا الف بد کرد و التقای کنین شیخ
میان الف و نمبر یا افتاد مقلسی شد قلسی ورسول قلسی بود یا

در این باب که در بیان حال و سیرت و احوال و عیال و فرزندان و غیره است

در این باب که در بیان حال و سیرت و احوال و عیال و فرزندان و غیره است

فقره اوله
فقره دومه
فقره سومه
فقره چهارمه
فقره پنجمه
فقره ششمه
فقره هفتمه
فقره هشتمه
فقره نهمه
فقره دهمه
فقره یازدهم
فقره دوازدهم
فقره سیزدهم
فقره چهاردهم
فقره پانزدهم
فقره شانزدهم
فقره هجدهم
فقره نوزدهم
فقره بیستم

۵۲
 ک
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۵۲
 تاریخ ثبت ۱۳۵۲
 شماره قفسه ۵۲
 شماره کتاب ۵۲

ف
۲۹۲۶۷۵
CALL No. { ۲۲۴ ACC. No. ۱۷۰۹۳

AUTHOR سراج الدین اردو

TITLE

مجموعہ میزان الفنون (ویژہ)

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY
14-11-44



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:- ۱۶

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

